

بررسی جامعه‌شناختی و آسیب‌شناسی اجتماعی در آینه شعر مشروطه

برات محمدی*

چکیده

آثار ادبی بطور نامحسوس و غیرمستقیم، آرمان‌ها، تفکرات و شیوه زندگی هر ملت را در طول تاریخ نشان می‌دهد و تصاویری هنرمندانه از واقعیات اجتماعی عرضه می‌دارد. نگاه جامعه‌شناختی به ادبیات می‌تواند وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر دوره را تا حدودی نمایان سازد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ادبیات و شعر مشروطه، تأثیرپذیری آن از جریان‌های اجتماعی و سیاسی است که تحت تأثیر اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه، شعر وارد حوزه زندگی مردم می‌شود و نحوه زندگی ملت را بتصویر می‌کشد. جامعه ایران در حال و هوای انقلاب و تغییر و تحول اساسی است و روشن‌فکران تلاش دارند، سنت‌های جدید، جای‌گزین سنت‌های کهنه گردد. در این راستا نیز «ادبیات اعتراض و انتقاد» شکل می‌گیرد که خصیصه بارز آن جامعه‌گرایی و واقع‌گرایی است. از ره‌گذر بررسی اشعار این دوره برآحتی می‌توان اوضاع جامعه آن زمان را ترسیم نمود و افق فکری شاعران و نوع تلقی آنان را نسبت به مسایل اجتماعی و فرهنگی تبیین و تفسیر کرد.

کلید واژه

مشروطه - جامعه‌شناسی - شعر - اجتماع - فرهنگ.

* عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد ارومیه.

مقدمه

دوره مشروطه یکی از ادوار پرفراز و نشیب تاریخ ایران است. تقریباً همه چیز، در حال دگرگونی و تغییر است و بعضی از ارزش‌ها فروریخته و ارزش‌ها و موضوعات جدید تبلیغ می‌شود تا در فرهنگ جامعه ایرانی جای خود را باز کند. سیاست دوره مشروطه تغییری چشم‌گیر با دوره‌های ماقبل دارد و ایرانیان اولین تجربه خود را در نظام جدید، با عناوینی چون قانون، افکار عمومی جامعه، آزادی و مساوات و استبدادستیزی به محک می‌کشند.

با تغییر نظام سیاسی، آموزه‌هایی جدید وارد اجتماع شده و افراد جامعه، بعضی در جهت موافق آن‌ها و بعضی در جهت مخالف حرکت می‌کردند؛ تا جا افتادن و درونی شدن این مفاهیم نوعی کشمکش و تقابل همیشه وجود داشت.

این یک امر طبیعی است که با تغییر نظام سیاسی، مسایلی جدید در اجتماع مطرح شده و به نوعی آن آرامش نسبی بهم خورده و مشکلات و بدبختی‌هایی که با اختناق و فشار استبداد، پنهان مانده بود، بروز می‌کند و فضای جامعه و محیط ادارات و نهادها آشفته و نابسامان بنظر می‌رسد.

در پیوندی که میان آثار ادبی و اجتماع وجود دارد، بیان می‌شود که اثر ادبی آیینۀ تمام‌نمای حوادث اجتماعی است که هنرمند با بکارگیری عنصر عاطفه و خیال، تصویری هنری‌تر و جالب‌تر از اوضاع اجتماعی را ارائه می‌دهد. گاهی مواقع اثر ادبی بازتاب ایجابی وضعیت بیرونی جامعه است و گاهی بازتاب سلبی دارد که به انتقاد و اعتراض نسبت به وضعیت جامعه می‌پردازد. در واقع شعر شاعران دوره بیداری متناسب با شرایط اجتماع و روح حاکم در آن که پرشور و انقلابی است، انعکاس رآلیستی از اوضاع جامعه دارد. با توجه به این که در چنین جامعه‌ای سنت‌های پیشین از هم پاشیده و سنت‌هایی نوین جای آن‌ها را می‌گیرد - که مردم نسبت به آن موهبت‌ها، آشنایی چندانی ندارند و مفاهیم جدید بطور شایسته در ملت درونی نشده و حتی در بین روشن‌فکران جامعه نیز درباره این مسایل تعارضات و اختلافاتی دیده می‌شود، از این رو اوضاع ترسیمی جامعه در سروده‌های شاعران دوره بیداری جنبه انتقادی و نفی‌گرایانه خواهد داشت.

در این مقاله سعی بر آن است تا اوضاع اجتماعی بازتاب یافته در شعر شاعران دوره مشروطه، مورد مذاقه قرار گرفته و از نظر جامعه‌شناختی بطور مجمل مورد بحث قرار گیرد تا ترسیمی از اجتماع و فرهنگ آن دوره نمایان گردد.

۱- اوضاع اجتماعی - سیاسی ایران در آستانه انقلاب مشروطه

اوضاع ایران در دوره قاجاریه وضعی مطلوب نداشت. حکومت بر روال سده‌ها و سنت‌های پیشین حالت استبدادی داشت. سنتی که در آن شاه به مثابه «سایة خدا» در زمین بود و اطاعت از فرامین او، اطاعت از خدا محسوب می‌شد و بدون هیچ محدودیت و قید و شرطی، بر رعیت که در حکم «رمة» بودند، حکم می‌راند. به‌ترین توصیف از این نوع حکومت را می‌توان از زبان لویی چهاردهم شنید: «دولت منم و قوانین آن در سینه من است.»^۱

ویژگی اصلی دوران پیش از مشروطیت را می‌توان نبود عدالت اجتماعی ذکر کرد. بدیهی است عدالت با ساختار سیاسی استبدادی سازگاری ندارد، چه وقتی یک فرد قدرت مطلق داشته باشد، اصولاً توانایی تعریف قانون، عدالت و حق را نیز خواهد داشت. تبعیض نژادی و جنسیتی از مصادیق بارز بی‌عدالتی در دوره قاجاریه بوده است. حق انتخاب همسر، حق رأی، حق تحصیل، حق شغل و... از زنان گرفته شده بود.^۲ پاولویچ ساختار سیاسی جامعه ایران در آن زمان را چنین ترسیم می‌کند: «در ابتدای قرن بیستم، یعنی آستانه جنبش مشروطه، ایران به لحاظ شیوه حکومت‌داری، یک کشور کاملاً آسیایی بود. از نظر سیاسی اصول اداره باستانی بر کشور حاکم بود که چیزی جز فرمان‌روایی مطلق و غیرمحدود پادشاه و اسارت و بردگی میلیون‌ها رعیت نبود. ملت ایران بی‌گفت‌وگو، اسیر پنجه استبداد مطلقه شاه بود و در زیر فشار مأموران دربار و حکام دولتی خرد می‌شد.»^۳

بحران‌ها و ضعف در اداره جامعه از دیگر مؤلفه‌های شرایط سیاسی جامعه در آستانه انقلاب مشروطه است. از مهم‌ترین این بحران‌ها، بحران مالی، فقر و بی‌کاری و بحران قومی را می‌توان نام برد. شاهان قاجار برای درمان بحران‌های مالی مختلف، مقام‌ها و مناصب حکومت ایالات، ضراب‌خانه و گمرک را به مزایده می‌گذاشتند و هرکس پول بیش‌تری می‌داد، حکومت این مناطق را تصاحب می‌کرد. برندگان این مسابقه از طریق مالیات‌های مختلف کسب درآمد می‌کردند و به نوبه خود ولایات را به مناطقی کوچک‌تر تقسیم کرده، به مزایده می‌نهادند. بار سنگین همه این مزایده‌ها و هزینه‌ها، در نهایت بیش‌تر بر دوش پایین‌ترین قشر جامعه می‌افتاد.^۴

۱-۱- اوضاع فرهنگی

پایین بودن سواد و آگاهی‌ها، قومی و عشایری بودن بافت فرهنگی و چالش دو قدرت دینی و سیاسی از مهم‌ترین شرایط فرهنگی آستانه انقلاب مشروطه است.

خویشاوندگرایی، روحیه ستیزه‌جویی، توجه به بقا و بسط عشیره از ویژگی‌های فرهنگ عشایری این دوره است. روی آوردن به فرهنگ سیاسی هم‌گرایی، منافع ملی، نهادی رفتار کردن، برتری استدلال به تملق و اهمیت شوکت نسبت به حفظ قدرت، در فرهنگ سیاسی دوره مشروطه تحقق پیدا نکرده بود.^۵

در درون جامعه ایران روشی نظام‌مند برای فکر کردن وجود نداشت. تفکر در این دوره به لحاظ روش شناختی، تخیلی و غیرواقعی و سلیقه‌ای بود و حالت انباشتی داشت. به لحاظ نبود تخصص و تجربه و کاربرد عقل، اجتماع نظر فکری در ایران ضعیف بود. به لحاظ روشی، در جامعه ایران آستانه مشروطه در برخورد با ابهام، هراس وجود داشت. به زمان کم توجهی می‌شد و تفاوت‌های فکری افراد به اختلاف شخصی بدل می‌گشت. در این دوره از سوی حکومت به جای مدیریت اندیشه، کنترل اندیشه صورت می‌گرفت.^۶

۲- اوضاع اجتماعی ایران پس از مشروطه و تبلور آن در اشعار شاعران

اوضاع جامعه قبل از مشروطه بسیار بهم ریخته و بی‌سامان بود. همین بی‌سامانی و بی‌نظمی و عقب ماندگی باعث شده بود که روشن‌فکران و شاه ایران در فکر تغییر و تحول باشند تا فاصله خود را با غرب پیش‌رفته، کمتر کنند. ناصرالدین شاه در گفت‌وگو با حاج سیاح، اوضاع برهم ایران و پیش‌رفت غرب را چنین بتصویر می‌کشد: «سیاح من سه سفر به اروپا کرده‌ام، در هر جا چیز تازه‌ای بود با تشریفات، مرا برده؛ نمایش دادند، شهرهای زیبا و مریض‌خانه‌های بزرگ دیدم که هر یک در ماه به قدر درآمد مملکت ما خرج برمی‌داشت، برخلاف جاده‌های تنگ و وحشتناک مملکت ما که هنوز زنگ دلیجان بگوش می‌رسد، دیدم ترن از شکاف کوه‌ها عبور می‌کند، دیدم ترنی که ما را از کوهی عظیم و پرپیچ و خم به قله مرتفع رسانید و سپس به همین شیوه سرازیر نمود، به قدری کارخانجات دیدم که بحساب نمی‌آید، باغات ملی مشاهده کردم، به سینماها و تماشاخانه‌های مجلل رفتم. همه جا و در همه مملکت خودم را در نظر می‌آوردم که به جز خرابی و ویرانی و مردمانی پریشان و غوطه‌ور در کثافت چیزی ندارد.»^۷

با این اوصاف همه امید روشن‌فکران و مردم جامعه به استقرار مشروطه بود تا وضع را بهبود بخشد. اما «تبدیل سریع نظام مطلقه به مشروطه، ناگزیر مقداری بی‌نظمی و اغتشاش به همراه آورد. نظام سیاسی جدید، باب طبع ملاکان عمده و قدرت‌مندان محلی و حکام قدیمی که حکومت برخی نواحی را میراث خود می‌دانستند، نبود. آنان عاملان ناآرامی و آشوب بودند. گاهی نیز شاه‌زاده‌ای دیوانه‌وش (مانند سالارالدوله) به داعیه تاج‌داری برمی‌خاست. مواردی هم پیش می‌آمد که علت بی‌نظمی خودش بود.»^۸



ملک الشعراى بهار، اوضاع آشفته ایران در زمان انقلاب مشروطه را چنین ترسیم

کرده:

ملک ایران سربه سر در انقلاب است ای ملک
کشور جمشید و افریدون خراب است ای ملک
جنبشی با خاطر بیدار، کاندلر ملک ما
مسکنت بیدار و آسایش بخواب است ای ملک^۹

یکی از تصاویر برجسته‌ای که در شعر این دوره جلوه‌گر است، اوضاع آشفته و بهم ریخته اجتماع است. شاعران این دوره خواستار انقلاب و حکومت مشروطه بودند تا اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور، بهبود یابد و افراد جامعه را تشویق می‌کردند تا آگاه و بیدار شده، برای پیش‌رفت مملکت گام بردارند. اما پس از مدتی می‌بینند نه تنها اوضاع جامعه، سر و سامان نگرفته، بلکه بر همان روال قبلی به مسیر خود ادامه می‌دهد. بنابراین شاعران تیغ انتقاد را از نیام برکشیده و تمام نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های مملکت را گوش زد کرده و عاملان آن‌ها معرفی می‌کنند که مبادا از اوضاع جامعه و روند حرکتی آن، غافل و بی‌اطلاع بمانند. «از این که دولت بگوید، مشروطه شدم و ملت خوش وقت شود که دولت مشروطه دارم و هر دو دست روی دست گذاشته، منتظر باشند تا دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند، هرگز نه دواپر و نه حوایج ملت فراهم نخواهد شد.»^{۱۰}

بطور کلی اوضاع بهم ریخته اجتماع که شاعران در برابر آن دست به واکنش زده‌اند، از چند جهت قابل بررسی و آسیب‌شناسی است:

الف) یک بخش از نابسامانی مملکت مربوط به روی کارآمدن افراد نالایق است که کارها را بر مذاق خود رانده و از توده مردم بی‌خبر بوده و به غارت، چپاول، دزدی، خیانت به وطن و ایجاد خفقان مشغولند.

شاعران در برابر این افراد ایستاده و اعمال آنان را با طنز و لطیفه به نقد کشیده‌اند. «طنز و لطیفه و مضمون سازی در باب اهل زور و قدرت، یکی دیگر از عناصر مقاومت و «ادبیات ستیز» ایرانی است که در سایه آن تحمل بسیاری از ناملایمات آسان شده است.»^{۱۱}

بهار در برابر افراد بی‌کفایت که قدرت را در دست گرفته و مملکت را آشفته کرده، این گونه ایستاده:

شریر قاضی و، رهن امین و، دزد عسس
فتاده کار کسان با جماعتی که بودند
از این دریا بیاید برون جهانند فرس
همه عوان و همه خونی و همه ناکس
شد این امین خزانه، شد آن امیر حرس^{۱۲}

فرخی اوضاع نادرست اجتماعی را چنین ترسیم کرده:

شهر خراب و شحنه و شیخ و شهش خراب گویا در این خرابه به غیر از خراب نیست^{۱۳}

عارف نیز بیانی همانند بهار و فرخی دارد و اعتراض خود را از نابسامانی اجتماع که مسبب آن افراد نالایق است، چنین عرضه دارد:

تو صحت عمل از دزد و راهزن مطلب از آن که مملکت امروز دزد بازار است^{۱۴}

ایرج میرزا نیز در اشعار خود از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور انتقاد کرده است. وی در «عارف‌نامه» بصراحت به اوضاع مملکت اعتراض کرده و در قالب طنز به عارف توصیه می‌کند که اگر می‌خواهی از این پس زندگی راحت داشته باشی و عذاب و فشار و بدبختی نکشی، سعی کن به ستایش وزیران و مدح و کیلان پردازی و از سیاست بازی و انتقاد از خائنان مملکت دست بکش.^{۱۵}

ب) بهار از اختلافات داخلی مشروطه خواهان نیز سخن بمیان آورده و بنظر وی یکی از عوامل اصلی انحراف مشروطه پس از پیروزی همین مورد است. وی حزب‌بازی و فرقه‌سازی و نقشه‌های دیگر مشروطه خواهان، از جمله ساقط کردن دولت‌ها را برای کسب قدرت، عامل اساسی نابسامانی اوضاع و قانون‌شکنی کارگزاران مشروطه را عامل چیرگی ارتجاعیون بر ارکان قدرت می‌خواند. به عبارت دیگر عمل‌کرد متناقض مشروطه‌خواهان یکی از عوامل نابسامانی است:

وزرا باز نهادند ز کف کار وطن و کلا مهر نهادند به کام و به دهن
 علما شبیه نمودند و فتادند به ظن چیره شد کشور ایران از انبوه فتن^{۱۶}

ج) قسمتی از بدبختی و بهم ریختگی جامعه ایران مربوط به حضور بیگانگان در داخل کشور بود. آنان برای حفظ منافع خود دست به هر کاری می‌زدند. قوانین جامعه را زیر پا گذاشته و نظم عمومی جامعه را بهم می‌زدند. در جای جای مملکت خون‌ریزی و کشت و کشتار راه می‌انداختند. برای به قدرت رسیدن افراد خائن و وابسته به خود، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کردند. بهار اعتراض خود را از حضور بیگانه، چنین به شاه گوش‌زد کرده است:

بنگر به ملک خویش که در وی یک تن جدا از رنج و محن نیست
 در کشور تو اجنبیان را کاری جز انقلاب و فتن نیست
 بی‌داده‌ها کنند و کس را یک دم مجال داد زدن نیست
 کشور تباه گشت و وزیران گویی زبانشان به دهن نیست^{۱۷}

عشقی هم خرابی و نابسامانی مملکت را دست اجنبیان و حضور روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران، می‌داند:



ترقی اندر این کشور محال است
خرابی از جنوب و از شمال است
که در این مملکت قحط الرجال است
براین مخلوف آزادی و بال است
نبايد پرده بگرفتن ز اسرار
که گردد شرح بدبختی پدیدار^{۱۸}

د) آن گونه که از بیان شاعران مشروطه خواه برمی آید، یک بخش از نابسامانی اجتماع، مربوط به عمل کرد مستبدانه حاکمان است. در این دوره به افراد آگاه و دل سوز به مملکت ظلم و ستمی فراوان می شد، آنان امنیت جانی نداشته و هر لحظه زندگیشان در خطر و ترس می گذشت. زور، فشار، سختی، تهدید، زندانی شدن، به دار آویختن، خونریزی و ظلم و ستم فراوان از ابزارهایی بود که حکومت برای از میان بردن منتقدان و خاموش کردن صدای بیداری بکار می بست. فرخی این ابزارها را ناکارآمد توصیف کرده و اعتراض خود را چنین بیان می دارد:

زور و فشار و سختی و تهدید و گیرودار
تکفیر و ارتجاع و خرافات وهای و هوی
با این روبه حل مسایل نمی شود
از این طریق طی مراحل نمی شود^{۱۹}

۱-۲- اوضاع نابسامان زندگانی مردم

مقارن دوره مشروطه و پس از آن، چندان به وضع بهداشتی شهرها توجه نمی شد. خدمات پزشکی و بیمارستان در اکثر شهرها وجود نداشت و اگر چیزی هم بود، بر روال قرن های گذشته و طب قدیم استوار بود. وضع آن در هیچ یک از شهرهای ایران بهداشتی و سالم نبود. در تهران که پایتخت بود، آب انبارهایی احداث کرده بودند که در موعد معین از طریق جوی، آب عمومی وارد این آب انبار می شد. آب انباری که پر از لجن، انواع حشرات و حیوانات و میکروبها بود، همین آب بیش تر به مصرف آشامیدن، شست و شو و نظافت می رسید. حمامها اکثراً خزینه داشت و آب خزینه ها خود عاملی مهم در نقل و انتقال میکروبها و امراض بشمار می رفت.^{۲۰}

نویسنده کتاب حیات یحیی آورده که «در شهرهای ما کثافت زیاد در خانه ها و در معابر و نهرها و ناپاکی آب آشامیدنی، موجب تولید مرض های گوناگون می گردد... در سرتاسر این شهر، یک رخت شوی خانه وجود ندارد.»^{۲۱}

ملک الشعراى بهار از معابر پر گل و لای و صعب العبور شهر تهران چنین انتقاد

دارد:

در پایتخت ما بگشوند بخت گل
خوشگل تر از شوارع ری نیست کاندروست
شد پایتخت ما به صفت پایتخت گل
صد گونه شکل هندسی از لخت لخت گل^{۲۲}

وی در جای دیگر از وضع اسف بار حمام‌ها انتقاد کرده که چه‌طور صدها نفر در یک جا بدن خود را در آب راكد خزینه، شتشیو می‌دادند و انواع کثافت‌ها و میکروب‌ها در آن جمع شده به مردم انتقال می‌یافت.^{۲۳}

عارف هم از معابر پرگل و لای که نشان از اوضاع بد جامعه است، این‌گونه اعتراض دارد:

در این دیار، چه خاکی به سر توانم کرد؟ به هر کجا که روم، اوفتاده در لجنم^{۲۴}

ایرج نیز از وضع اسف بار شهرها و پلیدی آن‌ها با زبانی تند و رکیک انتقاد کرده است.^{۲۵}

۲-۲- اوضاع نامساعد اداری

شاعران دوره مشروطه سعی کردند، اوضاع ناپه‌نچار ادارات را ترسیم کرده، به افراد جامعه بنمایانند که به چه منظور مملکت نمی‌تواند راه ترقی و پیش‌رفت را طی کند. در واقع بعد از انقلاب مشروطه، افراد سودجو به ادارات راه یافته، با قانون شکنی و بی‌عدالتی، مانع استقرار اصول مشروطیت و خوب اجرا شدن آن گشتند و رفته رفته با اعمال و رفتار خود، زمینه انحطاط مشروطه و بروز دیکتاتوری را فراهم آوردند. «چیزی که به‌نام مشروطه باشد، ساختاری نامأنوس و ناپای‌دار و غیربومی در عرصه سنت استبدادی بود که هیچ‌گاه نه آن طور که می‌باید جا افتاده و اجرا نشد.»^{۲۶} رواج فساد اخلاق، نفاق در ملت، سست شدن ایمان و اراده، بی‌فکری و غفلت و تسلیم و خودباختگی از عوامل انحطاط و رکود جوامع بشمار می‌رود.^{۲۷} گویی به نوعی این ویژگی‌ها آن گونه که بهار می‌گوید در رجال سیاسی این دوره قابل مشاهده است:

همه دو روی و سخن چین و دزد و بی‌ایمان	عبید اجنبی و خصم جان ایرانی
نه هوش فطری و نی رسم و راه مکتسبی	نه حس ملی و نی شیوه مسلمانانی
چو کبک کرده سر خود به زیر برف نهان	مگر نبیندشان کس ز فرط نادانی
همه ز قدرت شه سوء استفاده کنند	به فاش ساختن کینه‌های پنهانی ^{۲۸}

فرخی تمام بدبختی مملکت را از خرابی ادارات دانسته:

آن را که نفوذ و اقتدارات بود	در دست تمام اختیارات بود
از چیست ندانست که بدبختی ما	یک‌سر ز خرابی ادارات بود ^{۲۹}

عشقی نیز عقیده‌ای همانند فرخی دارد و ویرانی مملکت را از ویرانی اداراتی چون مالیه، عدلیه و نظمی می‌داند.^{۳۰}

به باور شاعران، افراد خوب و درست‌کار که اهل حيله و فن نیستند، در ادارات هیچ مسؤولیتی ندارند و اگر هم داشته باشند، تعداد آنان بسیار اندک بوده و در فشار و عذاب و سختی، روزگار می‌گذرانند. در مقابل افراد ناپاک و دزد و خائن که اقلیتی بیش نیستند، تمام کارها را برعهده دارند. عارف در این باره چنین گوید:

کار در دست عده‌ای ناپاک خلق را افکند به خاک هلاک
تا اقلیت است پا به رکاب اکثریت بود به رنج و عذاب
چه اقلیتی، که چون مارند جانی و دزد و پست و طرارند^{۳۱}

بهار از افراد ناجنس که وارد سیستم اداری شده و با حيله و ترفند، دزدی و غارت می‌کنند، این گونه انتقاد دارد:

طرفه عهدیست که هر گوشه کنی فراز گله دزدان بینی همه با عشو و ناز
نه ادارات مبراست نه محراب نماز هر که دزد است به هر جای بود محرم راز^{۳۲}

فساد اداری که بازتاب شخصیت فرهنگی و اجتماعی یک ملت است و ریشه‌اش در فرهنگ‌پذیری و خاصیت و ظرفیت انسان به پیروی و تقلید از جو غالب جامعه است، از دید شاعران پنهان مانده است. «کم‌کاری، کارشکنی، رشوه، ظلم و تعدی، حقارت و خود کم‌بینی در مقابل کارهای کارشناسی جوامع صنعتی، اتلاف نیروی انسانی و سرمایه‌های ملی و سفته‌پروری و... از خطوط برجسته فرهنگ اداری ایران است.»^{۳۳}

آن چه در سراسر دوره قاجار و بویژه در دستگاه دولت در تمام سطوح بچشم می‌خورد، رشوه‌خواری و فساد مالی است. بطوری که هیچ کس به آن چه از طریق درست و مشروع از شغل خود بدست می‌آورد، بسنده نمی‌کند. «حقوق مقطوع، همه درآمد نیست؛ شغل خوب آن است که به حق یا ناحق خرده پاشی هم داشته باشد. این درآمدهای غیرمستقیم را «مداخل» می‌نامند. یک نوکر هر چه هم حقوق زیاد دریافت کند، باز هرگاه به مقدار زیاد، مداخل نداشته باشد، ناراضی است و با خلقی تنگ می‌گوید: مداخل کم است و هرگاه مردی باشد پای‌بند اصول و منطق خاص خود به زودی آن منزل را ترک می‌گوید.»^{۳۴}

یکی از نویسندگان اروپایی در این باره می‌نویسد: «یکی از عیوب و بلکه بلاهایی که در ایران ریشه دوانده است و قطع ریشه آن هم کاری بسیار مشکل و بلکه محال است، رشوه‌گیری است. این امر به قدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور دولت هم رشوه می‌گیرند. در عین حال هم هیچ کس صدایش در نمی‌آید، گویی تمام مأموران و مستخدمان ایرانی از بالا تا پایین هم پیمان شده‌اند که موضوع را مسکوت بگذارند.»^{۳۵}

ملک الشعراى بهار رواج فساد مالى و رشوه گرفتن را چنين بيان مى‌دارد:
 اندرين کشور که خادم را ز خائن فرق نيست رشوه نگرستن عذابست اى مشارالسلطنه^{۳۶}
 ايرج ميرزا هم که مشاغل ادارى را تجربه کرده بود و از وضع ادارات آگاهى
 داشت، به شاه ايران در کنار عدل و داد و رسيدگى به وضع محرومان، سفارش مى‌کند
 که فساد مالى و رشوه‌خوارى را از ادارات دفع کن:
 دفع اين جمع که بر رشوه خوارى مشغولند هر يکى در سر يک ميز، فراموش مکن^{۳۷}

۳-۲- آداب و رسوم اجتماعى و فرهنگى

از اموراتى که در اين دوره شاعران بدان توجه داشتند، آداب و رسوم اجتماعى
 است. در واقع آنان نسبت به هر چيزى که به نوعى بوى کهنگى مى‌داد، انتقاد مى‌کردند.
 به باور اين شاعران بعضى از اين آداب و رسوم دست و پا گير بوده و با افراط انجام
 مى‌گيرد.

يکى از مصداق‌هاى فرهنگى که مورد انتقاد واقع شده، تشريفات و تعارفات و
 تملق‌گويى‌هاست. زياده‌روى در تشريفات از ويژگى جامعه فؤدالى است. بطورى که هيچ
 کارى بدون بجای آوردن تشريفات آن انجام نمى‌گيرد. از دربار گرفته تا مردم عادى،
 براى کليه امور تشريفاتى وجود دارد که هم وقت‌گير و هم هزينه‌بردار است. طبيعى
 است در چنين محيطى، هوش و حواس بسيارى از افراد معطوف به اين است که
 تشريفات را بياموزند و در جاى خود بکار بندند. بنجامين نخستين سفير آمريکا در ايران،
 در اين مورد با شگفتى مى‌گويد: «ايرانى‌ها) در امر تشريفات بى‌اندازه دقيق و باريک‌بين
 و وقت شناسند. بحدى از روى مطالعه کامل، رفتار مى‌کنند که شگفتى آور است.»^{۳۸}
 فرخى وقتى که از جامعه ايران و آداب و رسوم و تشريفاتى که در دربارها و
 محيط‌هاى بيرون از دربار انجام مى‌گرفت، حرف مى‌زدند، با اين لحن به آنها مى‌تازد:
 با اين ره و رسم بد چه مى‌بايد کرد بگذشته بدى از حد چه مى‌بايد کرد^{۳۹}

زياده روى در تعارفات از ويژگى‌هاى اخلاقى و فرهنگى ايرانيان اين دوره است
 که هم به صورت حضورى و هم به صورت مکتوب بچشم مى‌خورد. «اين اخلاق ايرانيان
 بيش از آن که بتوان آن را به حساب مبادى آداب بودن آنان گذاشت. ناشى از زياده‌روى
 و افراط بود. بطورى که گاهى اين تعارفات به تملق‌گويى‌ها و چاپلوسى هم مى‌کشيد. اين
 تعارفات هم در روابط دوستانه و هم در روابط رسمى رد و بدل مى‌شد.»^{۴۰}

این ویژگی فرهنگی از دید نویسندگان خارجی پنهان نماند و چگونگی آن را در کتاب‌های خود بیان داشته‌اند. چنان که «کارلا سرنا» در کتاب «آدم‌ها و آیین‌ها در ایران» می‌نویسد: «زندگی و معاشرت ایرانی‌ها با هم‌دیگر، هر وضع و شرایطی که طرفین داشته باشد، در مبادلهٔ مبالغ زیادی تعارفات اغراق‌آمیز خلاصه می‌شود.^{۴۱} این ویژگی فرهنگی را ایرج میرزا با بیان شیرین و انتقادی بتصویر کشیده است.^{۴۲} ویژگی اخلاقی و فرهنگی دیگر که شاعران با دیدهٔ انتقاد به آن نگریسته‌اند، تجمل پرستی و زر دوستی و ثروت‌اندوزی مردم است. در باور شاعران، این ویژگی چنان بر زندگی بعضی از مردم سایه افکنده که براحتی آلت دست بازیگران سیاسی قرار گرفته و سریع تغییر موضع می‌دهند. بهار در این باره می‌گوید:

آن که گوید مرده باد امروز در حق کسی رشوتی گر داد گوید روز دیگر زنده باد^{۴۳}

عارف قزوینی از زر دوستی و محکوم زر بودن ایرانیان این گونه انتقاد دارد:

پرستش زر و محکوم زور گشتن گشت به قرن بیستم از امتیاز ایرانی
برند سجده به گوساله زر این ملت که هست چون گلۀ گوسپند قربانی^{۴۴}

نکته‌ای جالب که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که ملک‌الشعراى بهار در قصیده‌ای که با عنوان «چه باید کرد» سروده و نظریات اصلاحی خودش را برای ترقی ایران ذکر کرده، دوری از تجملات را زمینه‌ای برای پیشرفت جامعه اعلام نموده است.^{۴۵} یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگی و اخلاقی که شاعران در شعر خود از آن ناله سرداده‌اند، گرامی شدن و احترام به اشخاص برجسته پس از مرگ است که می‌توان از آن به مرده پرستی تعبیر نمود. در باور شاعران عصر بیداری، بسیاری از حکما و مشاهیر زندگانی بد داشتند و کسی در حین حیات به آنان توجه نکرده و بطور کلی از مشکلات آنان غافل بودند. اما همین که رخت اقامت به دار باقی می‌برند، ارجمند شده و به فقدانشان حسرت خورده می‌شود. عشقی با شمردن پنج تن از مشاهیر برجسته^{۴۶} که در زندگی خود، دچار مشکلاتی بودند و چندان مورد توجه و احترام نبودند، ثابت می‌کند که ویژگی مرده پرستی نه تنها در ایران بلکه در جهان عمومیت دارد و پس از مردن مشاهیر، میلیون‌ها تومان اسراف و تبذیر می‌شود.^{۴۷} ایرج میرزا نیز از این ویژگی فرهنگی با عبارات تند انتقاد کرده است.^{۴۸}

بهار هم نظری همانند عشقی و ایرج دارد:

شاعر زنده فقیر است و تهی‌دست ولی از پس مرگ عجب جاه و جلالی دارد^{۴۹}

علاوه بر موارد مذکور، شاعران از حجاب نیز به عنوان یکی از مظاهر آداب و رسوم فرهنگی و اعتقادی انتقاد کرده‌اند. در باور شاعرانی چون عشقی، ایرج میرزا و بهار، بسیاری از زنان فلسفه حجاب را ندانسته و آن را چشم بسته انتخاب نموده‌اند و این کار باعث بروز مشکلاتی عدیده شده است.^{۵۰}

۴-۲- جهل و بی‌سوادی

بیش‌تر متفکران بر این باورند که «یکی از دلایل مهم شکست نهضت مشروطیت، عقب ماندگی ساخت فرهنگی - اجتماعی جامعه ایران و فقدان آمادگی توده ملت بی‌سواد و ناآگاهی گسترده بود. به همین سبب اقلیت تحصیل کرده و روشن‌فکران عهد مشروطه به عنوان مدافعان اصلاحات به سبک غرب از برقراری پیوند استوار با توده‌های مردم، به گونه‌ای که به آگاهی آنان منتهی گردد، ناتوان بودند.»^{۵۱}

مجله کاوه که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول منتشر می‌شد، جهل عمومی را بالاترین درد اجتماعی ایرانیان خوانده، ادعا کرده که بزرگ‌ترین سبب بدبختی و ذلت یک ملت، عامی و امی بودن اکثریت آن است. از نگاه آن، همه کاستی‌ها و معایب اجتماعی ایران به اندازه یک دهم اهمیت عیب بی‌سوادی نبود. زیرا «المعایب، علة العلل بدبختی‌ها، سرچشمه اصلی همه نواقص و منشأ تمام خرابی‌ها همین بلای بی‌سوادی عامه است.»^{۵۲}

یکی از ناظران خارجی که سال‌ها در ایران زیسته بود، بی‌سوادی را معضل عمده جامعه دوره مشروطه برشمرده و درباره پیامدهای سیاسی این پدیده، سؤال بنیادین زیر را مطرح می‌کند: «آیا سیستم انتخاباتی و برگزیدن نمایندگان در ایران، کشوری که از ده رأی دهنده، نه نفر آن بی‌سوادند و ابدأ برای برخورداری از چنین حقوق و مزایایی تعلیم ندیده‌اند که خود حاکم بر سرنوشت خویش باشند، می‌تواند عملی باشد؟»^{۵۳}

میرزا فتحعلی آخوندزاده معتقد است که ایرانیان با همه چیز کورکورانه برخورد می‌کنند و بدون این که شنیده‌های خود را در بوته نقد و تحلیل قرار دهند، زود آن را پذیرفته و سپس روی آن بشدت تعصب می‌ورزند. «ما اهل ایرانیم، هر کس که ما را به طرف دین بخواند، در متابعتش مضایقه نداریم. . . بی‌دین شدن و صاحب معرفت شدن برای ما دشوار است، پی افسانه دویدن و به افسانه‌گویان، بنده شدن عادت طبیعی ماست.»^{۵۴}

مبارزه با جهل و بی‌سوادی از موضوعاتی است که شاعران در این باره داد سخن را داده‌اند. تا زمانی که افراد جامعه، ناآگاه و جاهل باشد، از پیشرفت و مظاهر آن حرف



زدن و پیاده ساختن الگوی مدرن بی‌حاصل خواهد بود. به بیان دیگر موتور حرکتی تحول و تغییر، دانش و آگاهی مردم است که با تدبیر و تعقل به مسایل بنگرند نه کورکورانه. چنان که ملک‌الشعراى بهار از عوام که به علت جهل و نادانی بر ضد منافع و مصالح خویش قیام کرده و هر لحظه از سلکی به سلکی دیگر در می‌آیند، چنین یاد می‌کند:

از عوام است آن بد که رود به اسلام	داد از دست عوام
کار اسلام زغوغای عوام است تمام	داد از دست عوام
همگی خفته و آسوده زنیکی و بدی	خواب مرگ ابدی
به طنزین مگسی جمله نیایند قیام	داد از دست عوام
سنت و شرع کتاب نبوی مانده زکار	عقل برخاسته زار
جهل بنشسته به سلطانی این خیل لثام	داد از دست عوام ^{۵۵}

فرخی نیز بی‌دانشی و جهل مردم را خوب تشخیص داده و به مبارزه با آن برخاسته است و برای ریشه‌کن کردنش، علم و دانش‌اندوزی را توصیه می‌کند:

تا نشود جهل ما به علم مبدل	پیش ملل بندگی ماست مسجل
توده ما فاقد حقوق سیاسی است	تا نشود جهل ما به علم مبدل
ما همگی جاهل و ز دانش محروم	پیر و جوان، شیخ و شاب، کامل و اکمل ^{۵۶}

عارف با نظری وسیع‌تر به موضوع جهل و بی‌دانشی نگرینده و آن را اساس بزه‌کاری و مصیبت‌های جامعه دانسته است:

گروهی که در جهل و نادانی‌اند	خدا را، سزاوار کشتن نی‌اند
تو این نکته‌ها را ندانی چرا	که از جهل و فقرست خبط و خطا
معارف بپر این جاهلان	که گردند آگه ز وضع زمان
چه شد صاحب دانش و علم و فن	نخواهد شدن جانی و راهزن ^{۵۷}

باید متذکر شد که عشقی انقلابی برخلاف شاعران هم‌دوره خود، چندان در زمینه مبارزه با جهل و بی‌دانشی جدی نیست. گویا وی تمام مشکلات و بدبختی‌های مملکت را از رجال سیاسی و استبداد و استعمار می‌داند که با جان‌بازی می‌توان در برابر آن ایستاد. در واقع در نگاه عشقی مردم چندان در پیش آمد اوضاع نابسامان مقصر نیستند. می‌توان از وی پرسید که آیا این عامۀ مردم نیستند که با جهل و بی‌دانشی خود زمینه به قدرت رسیدن افراد ناآگاه و سودجو را فراهم کرد، به استقرار استبداد و نفوذ استعمار مدد می‌رسانند؟ مردمی که از سر جهل و نادانی هیچ‌آشنایی با حق و حقوق خود ندارند، چه‌گونه می‌توانند با اجرای «عید خون» از قانون شکنی جلوگیری کنند؟

اما این که علم و دانش نوین را باید از کجا کسب کرد، اکثر متفکران معتقدند که تمدن غرب و پیشرفت آن را باید الگو قرار داد و دانش‌ها و تجربه‌های آنان را فراگرفت. ملکم خان در این باره می‌گوید «حال دیگر وقت آن گذشته است که یک دولتی به دور خود سدی بکشد و به سایرین بگوید این ملک من است و من نمی‌خواهم ترقیات این عهد را اخذ کنم. حالا از اطراف جواب می‌دهند که بلی این مال شماست، اما آبادانی دنیا تعلق به عموم انسانیت دارد.»^{۵۸}

بهار و فرخی در این باره چنین می‌گویند:

ز غرب علم فراگیر و ده به معده شرق که فعل هاضمه‌اش با تن انضمام دهد^{۵۹}
در شاه‌راه علم که اصل سعادت است هر کس نرفت پیش، ز مقصود پس بماند^{۶۰}

در باور فرخی تعلیم عمومی و نظام اجباری از اصول مملکت‌داری است. عارف هم مثل فرخی اندیشیده و بر تعلیم و تربیت اجباری تأکید دارد:

گر نکنی خم پی تعلیم پشت چرخ کند خم کمرت را به مشمت
ملتبی از دانش اگر ماند دور جهل برد زنده و را سوی گور
علم به اجبار و یا اختیار بایستت آموختت ز آموزگار
نیست به تعلیم چو اجبار عار تن پی تحصیل به اجبار آر^{۶۱}

تا پیش از مشروطیت بندرت نهاد مذهب و متولیان آن مورد پرسش یا انتقاد قرار می‌گرفتند. تنها در پی آشنایی با غرب و ظهور روشن‌فکران آگاه به علوم، نقدهایی در این حوزه مطرح شد. البته در درون نهادهای مذهبی نیز اصلاح‌گرایانی برخاستند تا با پیرایش زواید و زدودن انحرافات تاریخی، تفسیری جدید و پویا از دین ارائه کنند.^{۶۲}

شاعران این دوره نیز با توجه به رسالت اجتماعی و فرهنگی خود، از خرافات و بدعت‌هایی که به اسم دین رواج پیدا کرده بود، انتقاد کرده و بعضاً بطور واضح از مصادیق آن سخن گفته‌اند. آن طور که از اشعار ملک‌الشعراى بهار پیداست، وی در دین اسلام معتقد است و مقام ائمه اطهار را گرامی شمرده و نسبت به ظلم و ستم وارد بر آنان، مرتبه‌هایی سوزناک می‌سراید، اما از تعصب‌های جاهلانه و خرافاتی که عوام‌الناس در لباس مذهب به آن گرویده‌اند، ناراضی و متأسف بود و بعضی وقت‌ها، پاره‌ای از خرافات رایج در میان عوام را به باد انتقاد گرفته است. وی در ترکیب‌بندی با عنوان «خویش را احیا کنید»، از جهل نادانی توده ملت، در طریقه عباداری و از این که زشت را زیبا و سود خویش را از زبان تمیز نمی‌دهند، شکایت و انتقاد کرده است:

ای سفیهان بهر خود اندکی غوغا کنید حال خود را دیده، واغوغا و واویلا کنید
تا به کی با این لباس ژنده می‌ریزید اشک با جوی غیرت، لباس از اطلس و دیبا کنید



کشته شد شاه شهیدان تا شما گیرید پند
خانه‌ها تان شد خراب اما صداها تان گرفت
پیش ظالم پافشاری یکه و تنها کنید
آخر ای خانه خرابان لااقل نجوا کنید
بر سر دشمن زنید و خویش را احیا کنید^{۶۳}
خودکشی باشد قمه بر سر زدن، آن تیغ تیز

بهار در حیطة امر فرهنگی، به نوعی آسیب‌شناسی تاریخی - دینی دست می‌زند و دین‌داری مردم را به سه عارضه مبتلا می‌داند: «نخست این که معتقد است دین اسلام با تفسیرها و تعبیرهای نادرست و باورهای غلط مردم جاهل در آمیخته است؛ دوم این که دین‌داری مردم، شعارگونه است و دین، تأثیری در زندگی عملی و اجتماعی ندارد؛ سوم این که مسلمانان بر اثر نادانی و کج فهمی در دین، گرفتار اختلافات مذهبی شده‌اند که به سبب آن از رسیدن به تعالی و ترقی بازمانده‌اند.»^{۶۴}

عارف قزوینی و ایرج میرزا و عشقی نیز از اعمال نابخردانه عوام و اعتقادات خرافی آنان، با بیانی کمی تندروانه انتقاد کرده‌اند.^{۶۵}

۵-۲- عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی یکی از موضوعاتی است که در شعر دوره مشروطه مورد تأکید قرار گرفته است. در واقع شاعران خواهان استقرار عدالت در جامعه بودند. «اما عدالت اجتماعی همواره مفهومی لغزان و شناور داشت و حدود و ثغور آن در عصر مشروطیت همانند روزگاران گذشته بدرستی روشن نبود.»^{۶۶}

در آستانه هر انقلاب و در سال‌های اولیه آن یک‌سری عناصر از گذشته به زمان انقلاب می‌رسد که این عناصر با عناصر جدید دوره تحول جمع شده و در یک قالب و شکل جدید خود را بروز می‌دهد. در مورد انقلاب مشروطیت نیز این مسأله از این قرار است؛ زیرا در جامعه ایران این گونه نبوده که همه چیز از صفر شروع شده باشد، بلکه بسیاری از مفاهیم و عناصر گذشته وجود داشته که در انقلاب مشروطیت، معنا و مفهومی واقعی و خاص برای خود یافته است. یکی از این مفاهیم که در غالب کتاب‌های سیاسی اسلام و ایران نقش محوری دارد، موضوع و مفهوم «عدالت» است. در واقع اساس مملکت داری و سیاست را بر عدالت می‌دانند.^{۶۷}

در آغاز نهضت مشروطیت، آزادی خواهان و مشروطه طلبان برای این که بتوانند، جلوی ظلم و جور استبداد را گرفته، از قدرت خودکامه شاه و حکام بکاهند، بسیار به عدل و داد تأکید کردند خواهان تأسیس عدالت‌خانه بودند. بعدها که نهضت نیرو گرفت، آنان خواستار مجلس و تعدیل و توزیع نسبی قدرت سیاسی شدند و به عبارتی دیگر مفهوم عدالت، از تأسیس عدالت‌خانه برای جلوگیری از ظلم و ستم شاه و حکام ایجاد

مجلس و پارلمان برای تعدیل و توزیع قدرت سیاسی فراتر نمی‌رفت. «تنها پس از شکست نسبی استبداد و برقراری نظام مشروطه بود که عدالت ابعادی وسیع‌تر یافت و علاوه بر مضمون سیاسی، مفهوم اقتصادی و اجتماعی آن نیز مورد توجه قرار گرفت. به هر حال عدالت به معنی تعدیل قدرت اقتصادی و نفی طبقات و ایجاد مساوات اقتصادی و اجتماعی، مقوله تازه‌ای بود که به مراتب دیرتر از مقوله‌ها و استنباطات دیگر از عدالت، وارد حوزه تفکر عصر مشروطیت شد.»^{۶۸}

عدالت اجتماعی که به معنی مساوات و حذف نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی است، بطور یک‌سان مورد توجه شاعران دوره مشروطه قرار نگرفته است. بعضی‌ها مانند فرخی، بیش‌ترین توجه را به مقوله عدالت اجتماعی داشته و وجود آن را برای ترقی و بهبود اوضاع جامعه ضروری دانسته‌اند و گروهی مانند ایرج میرزا، این مقوله را چندان جدی نگرفته و در اشعار خود به آن نپرداخته‌اند.

عشقی و عارف قزوینی نیز در اشعار خود، آن گونه که بایسته است، به عدالت اجتماعی نپرداخته‌اند؛ تنها به اشاره‌ای اجمالی بسنده کرده و عمق واقعیت را بتصویر نکشیده‌اند. آن شور و حرارتی که در اشعارشان درباره مبارزه با استبداد و دفاع از میهن و ملیت و آزادی دیده می‌شود، در صحنه مبارزه با بی‌عدالتی‌های اجتماعی و تضادهای طبقاتی، چندان ظهور و جلوه ندارد. عارف در غزلی با عنوان «مزدک عشق» جامعه آرمانی خود را بتصویر کشیده و در آن نوید رهایی رنج‌بران از استثمار اشراف را داده است:

به رنج‌بر بپر از من پیام کز اشراف دگر به دوش تو بار گران نخواهد ماند^{۶۹}

عشقی در یک جایی، کلامش صبغه سوسیالیستی بخود گرفته و می‌خواهد با از میان برداشتن بی‌عدالتی‌های نظام اجتماعی و اعلان زوال حاکمیت سرمایه، جامعه‌ای مبتنی بر عدالت بنیان نهد که در آن رنج‌بران صاحب و مالک دست‌رنج خویش باشند:

اعلان زوال سیم و زر خواهیم داد دولت همه را به رنج‌بر خواهیم داد
یا افسر شاه را نگون خواهیم کرد یا در سر این عقیده سر خواهیم داد^{۷۰}

بهار در اشعار خود بیش‌تر به عدل و داد تأکید کرده و به عنوان یک ناصح وطن، از شاه و رجال سیاسی خواسته که دست از جور و ستم برداشته و حقوق مردم را رعایت کنند. عدالتی که بهار خواهان آن است و قرائتی که از آن دارد، با قرائت شاعران و فیلسوفان قدیم، از فردوسی گرفته تا سعدی، حافظ و جامی و دیگران هیچ تفاوتی ندارد. در این نوع قرائت، عدالت رفع فیزیکی ستم و عامل حفظ و بقای مملکت و آبادانی است:

ملک یکی خانه‌ایست بنیادش عدل خانه نیاید اگر نباشد بنیاد^{۷۱}

بهار از عدالت اجتماعی نیز غافل نمانده و وجود آن را برای ترقی جامعه و بهبود اوضاع آشفته ضروری دانسته و خواهان بهم زدن نظم پلید اجتماعی است. «اما گویی بنظر او استثمار و بهره‌کشی چندان تأثیری در پلیدی این نظم اجتماعی ندارد و به همین علت نیز دعوتی به مبارزه و پیکار طبقاتی در شعر او بچشم نمی‌خورد. هر چند او منشأ نابرابری اجتماعی یا بطور دقیق‌تر منشأ فقر را نقص قوانین می‌داند و نه چون پیشینیان، آسمان غدار و فلک کج‌مدار، از این جهت دید و دریافت او از قدما فاصله می‌گیرد، ولی آن‌گاه که در صدد نشان دادن راه چاره و از میان برداشتن فقر و فلاکت تهی‌دستان برمی‌آید و به اغنیا اندرز می‌دهد و آنان را به عنایت و احسان نسبت به فقیران و درماندگان فرا می‌خواند، کلام او حال و هوای اشعار پندآمیز متقدمان را تداعی می‌کند.»^{۷۲} وی در قسمتی از ترکیب بند «شب زمستان» چنین گوید:

ای توان‌گر در غم بی‌چارگان بودن خوش است در جهان بر بینوایان مهربان بودن خوش است
در پی جلب قلوب این و آن بودن خوش است چند بی‌رحمی به فکر مردمان بودن خوش است^{۷۳}

بهار در شعر «دختر گدا» که در سال ۱۳۰۴ سروده، اوضاع نابسامان اجتماع و نبود عدالت اجتماعی و بی‌توجهی به نیازمندان را بزبیبی تمام بتصویر کشیده و از آن انتقاد کرده است. اما مطلبی شایان تأمل که وجود دارد، این است که در پایان شعر، گویی وی تقدیر الهی را عامل فقر و بدبختی فقرا می‌داند، نه نظام فاسد اجتماعی و قوانین بشری را:

گفتش پدر خموش که ایزد به ما و تو در کار خود اجازه چون و چرا نداد^{۷۴}

مطلب شایان توجه این است که بهار به عنوان یک متفکر مشروطه خواه به جای این که برقراری عدالت را از وظایف مجلس و دولت مشروطه بشمارد، از پادشاه مشروطه، می‌طلبد و مانند قدما عدالت را نتیجه رفتار و عمل کرد پادشاه می‌داند:

دیر نماند تا شود از عدل این ملک طومار ظلم و دفتر بیداد منطوی^{۷۵}

فرخی بیش‌تر از دیگر شاعران به استقرار عدالت اجتماعی و از میان برداشتن تضاد طبقاتی و نابرابری اجتماعی تأکید دارد. شاید این تأکید بیش‌تر به خاطر دهقان‌زادگی شاعر یا برخاسته از عقاید سوسیالیستی او باشد. به هر حال وی، برقراری آرامش و امنیت واقعی در جامعه را زمانی ممکن می‌داند، که عدالت اجتماعی و مساوات حاکم بوده و نابرابری نباشد:

نام مسکین و غنی روزی که محو و کهنه گشت با تساوی عموم آن روز نو، نوروز ماست^{۷۶}

راهی که وی برای برقراری عدالت اجتماعی و مساوات پیشنهاد می‌کند، راهی انقلابی و خونین است:

تا که در نوع بشر گردد تساوی برقرار
سعی در الغاء القاب و شؤن باید نمود
ثروت آن کس که می‌باشد فزون باید گرفت
و آن که کم از دیگران دارد، فزون باید نمود
منزل جمعی پریشان، مسکن قومی ضعیف
قصرهای عالی اشراف دون باید نمود^{۷۷}

۵-۲- حقوق اجتماعی

در دوره‌های قبل از مشروطه که حکومت‌های استبدادی بر سر کار بودند، قدرت مطلق در دست یک فرد خودکامه و جابر بود. مملکت از چندان قانون منسجم و مدون برخوردار نبود و حتی اگر هم چندین دستورالعمل وجود داشت، تضمینی برای اجرای آن‌ها موجود نبوده و از پشتوانه مردمی برخوردار نبود. حکام و فرمان‌روایان به دل‌خواه با زیردستان و رعایا برخورد کرده و انواع ظلم و ستم به آنان روا می‌داشتند. حق و حقوق فردی و اجتماعی عامه مردم در چنین محیطی نادیده گرفته می‌شد و در حق آنان انواع بی‌عدالتی‌ها اعمال می‌شد.^{۷۸}

شاعران در کسوت روشن‌فکران، وظیفه و رسالت خود می‌دانستند که در چنین فضایی مردم را به حق و حقوق خود آشنا کرده و آنان را به عرصه مبارزه بکشانند. آنان سعی می‌کردند که در شعر خود از تمام وجوه زندگی و مبانی و آموزه‌های قدیمی انتقاد کنند تا فکر و دید افراد جامعه را نسبت به مسایل تازه باز کنند. «بدون شک انتقاد از تمام وجوه زندگی به تنهایی باعث تغییر نمی‌شود، ولی در صورت وجود شرایط عینی تغییر، می‌تواند نقشی بسیار مؤثر در تحول فکری مردم داشته باشد که این تحول نیز به خودی خود، تحول اجتماعی را تسریع می‌کند.»^{۷۹}

شعرا با انتقاد از خود شاه و اقدامات جابرانه او به مردم یاد دادند که می‌توان به شاه اعتراض کرد. وی ظل الله نیست و سند پادشاهی را از جانب خداوند بر دوش ندارد و سلطنت امر موروثی و به داشتن «فره ایزدی» نیست. بلکه اساس قدرت در دست ملت است و به هر کس بخواهند به عنوان کارگزار خود، تفویض می‌نمایند و هرگاه نالایق و بی‌تدبیر باشد، قدرت را از او سلب کرده و به فرد دیگر واگذار می‌کنند. در باور آنان سهیم بودن فرد در حکومت و تعیین سرنوشت فردی و اجتماعی خود، حق طبیعی و مسلم هر کسی است که در جامعه زندگی می‌کند. فرخی از عدم اختیار ملت در انتخاب دولت و حکومت چنین انتقاد دارد:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است
آخر ای ملت به کف کی اختیار آید تو را^{۸۰}



شاعران در شعر خود از طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین حقوق فردی و اجتماعی سخن گفته و از نبود و پای‌مال شدن آن‌ها توسط قشر اقلیت قدرت‌مند نالیده‌اند. به عقیده آنان داشتن آزادی از حقوق اساسی هر انسان است و بدون آن پایه‌های زندگی چندان مستحکم نیست. از این‌رو در شعر خود از مصادیق گوناگون آزادی، یعنی: آزادی فردی، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی عقاید، آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات سخن گفته و افراد جامعه را به داشتن آن‌ها تشویق کرده‌اند. برای نمونه:

به به از این مجلس ملی و آزادی فکر من چه بنویسم قلم در دست کس آزاد نیست^{۸۱}

آزادی است و مجلس و هر روز نامه را هر روز بی‌محاکمه توقیف می‌کنند
گویند لب ببند چو بینی خطا ز ما راهی است ناصواب که تکلیف می‌کنند^{۸۲}

شاعران اعتراض بر بی‌عدالتی‌ها و مبارزه با استبداد را از حقوق اجتماعی افراد می‌دانستند. چنان که بهار در هنگام گشایش مجلس دوم و شکست نیروهای محمدعلی شاه به ملت چنین گوید:

به جست‌وجوی حقوق میان بیستید باز جان بداندیش را ز کینه خستید باز
جیش استبداد را به هم شکستید باز به فر گیهان خدای ز غم برستید باز^{۸۳}

برخورداری از تعلیم و تربیت از حقوق فردی اجتماعی تمام افراد جامعه است. حتی بدون داشتن تعلیم و تربیت و فراهم نمودن زمینه آگاهی، صحبت کردن از دیگر حقوق اجتماعی و تأکید بر گرفتن آن‌ها، کاری عبث و بیهوده خواهد بود. بهار این مطلب را به زیبایی تمام چنین می‌گوید:

بی‌تربیت، آزادی و قانون نتوان داشت سحفص نتوان خواند، نخوانده کلمن را^{۸۴}

موضوعی دیگر که شاعران این دوره بر وجوب آن پافشاری کرده‌اند، حق برخورداری از امکانات و ثروت‌های موجود در جامعه است. هر کس باید به اندازه تلاش و کوشش خود از امکانات رفاهی و مادی جامعه بهره‌مند باشد. توده رنج‌بر و کارگر که در زیر یوغ استثمار اشراف و کارفرما قرار دارد، باید آزاد شود و صاحب دست‌رنج خود باشد. فرخی این مطلب را چنین بیان دارد:

تا چند به جور و ظلم تصمیم کنید در کیسه خویشتن زر و سیم کنید
هر منفعتی که حاصل مملکت است خوبست که عادلانه تقسیم کنید^{۸۵}

داشتن حق حیات و برخورداری از امنیت جانی و مالی از حقوق اساسی است که باید محترم شمرد. اما گویی در این دوره، استبداد و ارتجاع این حق را از آزادمردان و دل‌سوزان جامعه گرفته بودند. چنان‌که فرخی گوید:

با مشت و لگد معنی امنیت چیست با نفی بلد ناجی امنیت کیست؟
با زور مرا مگو که امنیت هست با ناله زمن شنو که امنیت نیست^{۸۶}

در باور شاعران مشروطه خواه، حق گرفتنی است و نه دادنی، هر طور شده باید حق و حقوق غصب و پای‌مال شده را از قشر حاکم و اقلیت جامعه گرفت. حقوق فردی و اجتماعی افراد را قانون اساسی مشخص کرده و چگونگی استیفای آن را بیان نموده است. برای گرفتن حق ابتدا باید آگاه شد و سپس تا پای جان پافشاری کرد:

کند قبیله دیگر حقوق او پای‌مال هر آن قبیله که بر حق خویش واقف نیست^{۸۷}

پافشاری کن، حقوق زندگان آور بدست ورنه هم‌چون مرده تا محشر فشار آید تو را^{۸۸}

۷-۲- مسأله زنان و تأکید بر حقوق آنان

یکی از موضوعات اساسی که مورد توجه شاعران قرار گرفته، مشکلات زنان و آزادی آنان است. در واقع زنان قبل از دوره مشروطه، از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی دور بوده و نظام مرد سالار آنان را از بیش‌تر حقوق اولیه خود محروم کرده بود. خانواده‌های قاجار جنبه مردسالاری داشت. زن هم در خانواده و هم در اجتماع در موقعیتی پایین‌تر از مرد قرار داشت.

غربی‌ها در سفرنامه‌های خود این موقعیت پایین زنان در ایران را دست‌آویزی برای خود قرار داده و درباره آن مطالبی نوشته‌اند: «فلان‌دن می‌گوید: از نظر ایرانیان، زن مادون مرد است. دروویل به تجلی این رابطه هنگام غذا خوردن اشاره می‌کند که برای مردان ایران سفره جداگانه می‌گسترانند و تنها زن ارشد می‌تواند بر سر سفره باشد، اگر مرد بخواهد. . . شیل می‌نویسد: زنان ایرانی تحمیلی فراوان در هر گونه تحقیر و سرزنش دارند و اصولاً هیچ کس در ایران ارزشی برای دختران قایل نیست.»^{۸۹}

زنان از مدت‌ها پیش در ایران در هیچ امر اجتماعی و سیاسی شرکت نداشته و به هیچ وجه نمی‌توانستند از علوم معمول در جامعه استفاده نمایند و اگر چه پاره‌ای از زنان به خواندن و نوشتن می‌پرداختند، اما تعداد آن‌ها بسیار اندک بود و عمومیت نداشت. از هنگامی که مدارس به سبک جدید براه افتاد، اندیشه‌ای تازه هم مطرح شد، مبنی بر این‌که می‌باید راه را برای زنان و دختران نیز در جهت کسب علم باز کرد.



در دوره مشروطه با آشنایی متفکران از اندیشه‌ها و مفاهیم جدید و دیدن پیشرفت‌های غربیان و آزادی زنان آنان، رفته رفته نگرش به زنان عوض شد. روشن‌فکران و نویسندگان خواستار آزادی زنان از قید و بندهای اجتماعی شدند تا مثل مردان در فعالیت‌های اجتماعی شرکت جویند. هر چند قبول این مسایل برای شاه‌گران می‌آمد، چنان که محمد علی‌شاه گوید: «از آغاز سلطنت و بلکه پیش از آن تمام هم خود را بکار بستم تا مشروطیت دولت و آزادی ملت را مستحکم ساختم. اما جمعی مفسد و مغرض، آزادی را که لوازم استقرار مشروطیت بود، وسیله پیشرفت خیالات فاسد خویش قرار داده، مقاصدشان را در الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح به لباس مشروطیت جلوه دادند، حتی «نسوان» را به تشکیل انجمن و گفت‌وگوی آزادی واداشتند.^{۹۰}

مسایل زنان در شعر دوره مشروطه در دوره بعد اساسی مطرح می‌شود: حجاب و تأکید بر تعلیم و تربیت. شاعرانی چون عشقی و ایرج میرزا، مسأله حجاب را بسیار برجسته کرده‌اند. در باور این دو حجاب عامل بدبختی و عقب‌ماندگی زنان ایران است. بدین جهت آنان خواستار رهایی و آزادی زن از دست حجابند. ایرج میرزا در اشعارش از حجاب بسیار انتقاد کرده است. وی هم در «عارف‌نامه» در این باب بسط مقال داده و هم قصیده‌هایی مجزا در این معنی سروده است. مانند این قصیده با مطلع:

نقاب دارد و دل را به جلوه آب کند نعوذ به الله اگر جلوه بی‌نقاب کند^{۹۱}

ایرج در کنار انتقاد از حجاب به تعلیم و علم‌آموزی زنان بسیار تأکید کرده و براین باور است که اگر زن آگاه و دانا شود، هیچ دلیلی ندارد که دست از عفت و عصمت بردارد:

چو زن تعلیم دید و دانش آموخت رواق جان به نور بینش افروخت
به هیچ افسون ز عصمت برنگردد به دریا گر بیفتد تر نگردهد^{۹۲}

عشقی در نمایش‌نامه «سه تابلوی مریم» بسیار عالی مشکلات زنان را بتصویر کشیده و بیان می‌دارد که چه چیزهای وحشتناکی زنان را تهدید می‌کند. وی هم‌چنین در نمایش‌نامه «کفن سیاه» مسأله حجاب را به شیوه خاص مطرح می‌کند:

زنان کشور ما زنده‌اند در کفن‌اند که این اصول سیه بختی از سیه رختی است^{۹۳}

ملک الشعراى بهار نظرى خاص را در مورد حجاب بيان دارد. وى بيش‌تر زنان را به عفت و عفاف تشويق کرده و معتقد است که هر چند حجاب يکى از لوازم عفت است، بايد در نظر داشت که همه آن نيست.

بلکه بايد هميشه يک امر باطنى و نگه‌بان درونى در زن باشد و او را از کارهاى بد باز دارد. اگر چنين باشد، حجاب و رفع حجاب يک‌سان است:

کار زن برتر است از اين اسباب هست يک‌سان حجاب و رفع حجاب^{۹۴}

بهار در قصيده‌اى با ردیف «اى زن» زن را مورد ستايش و تمجيد قرار داده و معتقد است که آنان نيمي از جمعيت جامعه هستند و نبايد با فلج و محدود کردن آنان از مسايل اجتماعى، جامعه را دچار رکود کرد. بنا بر اين زنان را به علم آموزى هم‌راه با حفظ حجاب و عفت تشويق کرده تا بيش‌تر در بطن اجتماع قرار گيرند:

سوى علم و هنر بشتاب و کن شکر که در اين دوره والاى اى زن
حجاب شرم و عفت بيش‌تر کن کنون کآزاد، ره پيمائى اى زن
به کار علم و عفت کوش امروز که مام مردم فرداى اى زن^{۹۵}

فرخى و عارف چندان به مسايل زنان علاقه‌اى نشان نداده و در اشعار خود بطور بايسته سخن بميان نياوردند. جز در يک جا که عارف، زن را در مملکت امروز بى‌چاره خوانده است. آن هم در انتقاد از مردانى گفته که در فکر وطن نبوده و بيگانگان در آن حضور يافته‌اند:

جامه زن به تن اولى‌تر اگر آيد غير زآنکه بى‌چاره در اين مملکت امروز زن است^{۹۶}

مطلبى ديگر که بيان آن حايز اهميت است، کوشش ايرج ميرزا در ارج نهادن به زحمات بى‌دریغ «مادر» است. وى با عواطف و احساسات عالى خود، با زبان نرم و روان، قطعاتى بى‌نظير را درباره مادر و اعمال و محبت و دل‌سوزى‌هاى وى سروده است. «ايرج ميرزا» کاخى رفيع و عظيم براى «مادر» ساخته که منحصرأ، جاى گاه نزول اجلال مادر است و بس. از گفتار او در اين باره چنين استنتاج مى‌شود که اگر عشقى در عالم وجود داشته باشد و دارد، تنها عشق مادر به فرزند است.^{۹۷}

نتیجه‌گیری

در پی انقلاب مشروطه و به دنبال تحول در اوضاع اجتماعی، در همهٔ شؤون و نهادهای اجتماعی و فرهنگی، دگرگونی پدیدار شد و شعر نیز به عنوان ابزاری در خدمت اهداف انقلاب درآمد. با توجه به رابطه‌ای تنگاتنگ که میان ادبیات و اجتماع وجود دارد، تغییر شرایط اجتماع، ایجاب می‌کرد که شاعران خواستار به هم خوردن ساختارهای کهنهٔ اجتماعی و فرهنگی باشند تا زمینه و بسترسازی مناسب برای پیش‌رفت فراهم گردد. در واقع شاعران وظیفهٔ خود می‌دانستند که آشفتگی‌ها و نابسامانی مملکت را بتصویر کشیده و از افراد نالایق و سودجو انتقاد کنند. هم‌چنین در فضای ملتهب که حقوق زیردستان پای‌مال می‌شد، مردم را به حق و حقوقشان آشنا کرده، عدالت اجتماعی را تبلیغ می‌نمودند.

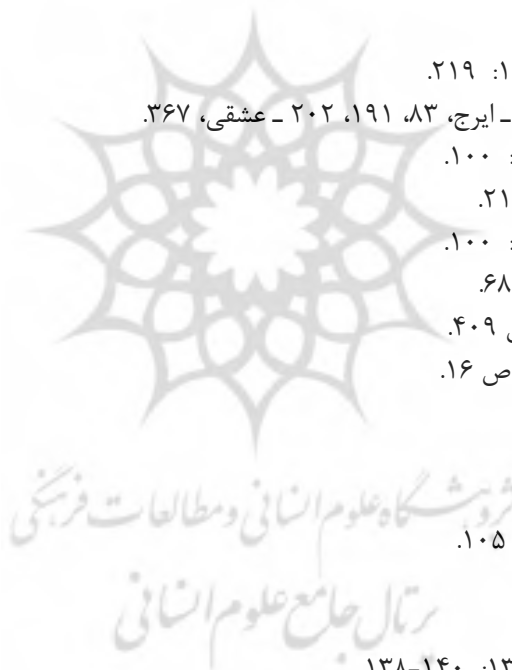
پی‌نوشت‌ها

۱. عالم، ۱۳۷۵: ۲۷۸.
۲. پاولویچ، ۱۳۵۷: ۱۲۶.
۳. آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۱۵۷.
۴. فوران، ۱۳۷۷: ۹۱۶.
۵. کسروی، ۱۳۶۵: ۳۹.
۶. سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۷۲.
۷. راوندی، ۱۳۷۴، ۲۴۸.
۸. آدمیت، بی‌تا: ۶۵.
۹. بهار، ج ۱، صص ۳۱۶-۳۱۵.
۱۰. محیط مافی، ۱۳۶۳: ۱۷۶.
۱۱. شعبانی، ۱۳۶۹: ۱۸۸.
۱۲. دیوان بهار، ج ۲، ۶۲۷-۶۲۶.
۱۳. فرخی، ۱۵۷.
۱۴. عارف، ۸۹.
۱۵. رک. ایرج، ص ۲۰۳.
۱۶. بهار، ج ۱، ۲۲۸.
۱۷. بهار، ج ۱، ۲۸۹-۲۸۸.
۱۸. عشقی، ۲۸۶.

۱۹. فرخی، ۱۲۶.
 ۲۰. باقری، ۱۳۷۱: ۲۸۵.
 ۲۱. دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۳۴۹-۳۵۰.
 ۲۲. بهار، ج ۱، ۲۳۵.
 ۲۳. رک. همان، ص ۳۳۶.
 ۲۴. عارف، ۱۴۱.
 ۲۵. رک. ایرج، ص ۲۰۳.
 ۲۶. کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۵۱.
 ۲۷. نجفی، ۱۳۷۶: ۲۳۱.
 ۲۸. بهار، ج ۲، ۱۲۶۵.
 ۲۹. فرخی، ۲۳۵.
 ۳۰. رک. دیوان عشقی، ۱۸۹.
 ۳۱. عارف، ۲۷۲.
 ۳۲. بهار، ج ۲، ۲۱۴، ۱.
 ۳۳. رضاقلی، ۱۳۷۷: ۱۳۵.
 ۳۴. کوثری، ۱۳۷۹: ۷۲.
 ۳۵. باقری، ۱۳۷۱: ۵۷.
 ۳۶. بهار، ج ۳، ۳۱۵، ۱.
 ۳۷. ایرج، ۱۹۶.
 ۳۸. کوثری، ۱۳۷۹: ۶۷.
 ۳۹. فرخی، ۲۳۹.
 ۴۰. همان، ص ۶۹.
 ۴۱. همان، ص ۶۹.
 ۴۲. رک. ایرج، ۱۸۳-۱۶۴.
 ۴۳. بهار، ج ۱، ۳۷۰.
 ۴۴. عارف، ۱۷۶.
 ۴۵. رک. بهار، ج ۱، ۳۵۹.
 ۴۶. مولییر، برونو، بن جبرول روسو، شکسپیر.
 ۴۷. رک. عشقی، صص ۳۴۳-۳۴۲.
 ۴۸. رک. ایرج، ص ۴۵۹.
 ۴۹. بهار، ج ۱، ۳۱۱.
 ۵۰. رک. عشقی، ص ۲۱۴، و ایرج، ص ۸۵.
 ۵۱. بهنام، ۱۳۷۵: ۸۰.



۵۲. ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۰۹.
۵۳. ویشارد، ۱۳۶۳: ۳۵۷.
۵۴. آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۹۴-۱۹۳.
۵۵. بهار، ج ۱، صص ۲۶۰-۲۵۹.
۵۶. فرخی، ۲۰۲.
۵۷. عارف، ۲۶۹.
۵۸. راوندی، ۱۳۷۴: ۲۵۴-۲۵۵.
۵۹. بهار، ج ۱، ۵۹۷.
۶۰. فرخی، ۱۳۹.
۶۱. عارف، ۱۲۶.
۶۲. رک. همان، ص ۴۸.
۶۳. بهار، ج ۱، ۴۲۹.
۶۴. پارسا نسب، ۱۳۸۷: ۲۱۹.
۶۵. رک. عارف، ۱۶۱ - ایرج، ۸۳، ۱۹۱، ۲۰۲ - عشقی، ۳۶۷.
۶۶. صدری‌نیا، ۱۳۷۲: ۱۰۰.
۶۷. نجفی، ۱۳۷۶: ۲۱۲.
۶۸. صدری‌نیا، ۱۳۷۲: ۱۰۰.
۶۹. دیوان عارف، ص ۶۸.
۷۰. کلیات عشقی، ص ۴۰۹.
۷۱. دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۶.
۷۲. همان، ص ۱۰۱.
۷۳. بهار، ج ۳۹۷، ۱.
۷۴. همان، ص ۳۸۴.
۷۵. بهار، ج ۱، ۱۳۸: ۱۰۵.
۷۶. فرخی، ص ۱۱۳.
۷۷. همان، ص ۱۲۱.
۷۸. رک. حبیبی، ۱۳۷۳: ۱۴۰-۱۳۸.
۷۹. مؤمنی، ص ۱۸۴.
۸۰. فرخی، ۱۷۹.
۸۱. عشقی، ص ۳۶۴.
۸۲. فرخی، ۱۴۸.
۸۳. بهار، ج ۱، ص ۲۵۹.
۸۴. همان، ص ۸۱۱.



۸۵. فرخی، ص ۲۲۳.
 ۸۶. همان، ص ۲۱۸.
 ۸۷. بهار، ج ۲، ص ۱۱۵۹.
 ۸۸. فرخی، ص ۷۹.
 ۸۹. کوثری، ۱۳۷۹: ۶۱-۶۲.
 ۹۰. آدمیت، بی‌تا: صص ۳۲۶-۳۲۷.
 ۹۱. دیوان ایرج، ص ۱۳.
 ۹۲. همان، ص ۸۳.
 ۹۳. عشقی، ص ۳۷۳.
 ۹۴. بهار، ج ۲، ص ۹۳۴.
 ۹۵. بهار، ج ۱، ص ۶۷۶.
 ۹۶. عارف، ص ۱۲۰.
 ۹۷. حائری، ۱۳۶۸: ۲۳۱.

کتاب‌نامه

- آدمیت، فریدون، (بی‌تا)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۲، مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشن‌گران.
- (۱۳۴۹) اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، انتشارات خوارزمی.
- و هما ناطق، (۱۳۵۶۴۹)، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار، انتشارات آگاه.
- باقری، علی، (۱۳۷۱)، جامعه و حکومت در ایران، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۶۸)، دیوان اشعار، ج ۱ و ۲، انتشارات توس، چاپ چهارم.
- بهنام، جمشید، (۱۳۷۵)، ایرانیان و اندیشه تجدد، نشر فرزانه، چاپ اول.
- پارسا نسب، محمد، (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی از آغاز تا سال ۱۳۵۷، انتشارات سمت.
- پاولوویچ، م، و، تریا، ایرانسکی، (۱۳۵۷)، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- حائری، سیدهادی، (۱۳۶۸)، افکار و آثار ایرج (جلال‌الملک)، انتشارات جاویدان، چاپ سوم.
- حبیبی، سیدمحسن، (۱۳۷۳)، «نخستین پژوهش مدرنیته در ایران»، فصل‌نامه فرهنگی و اجتماعی گفت‌وگو، شماره سوم.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۷۷)، «آفات متدلوژیک تفکر در ایران»، ماه‌نامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سیزدهم، شماره اول و دوم.

- شعبانی، رضا، (۱۳۶۹)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس، چاپ اول.
- صدری‌نیا، باقر، (۱۳۷۲)، «اندیشهٔ عدالت اجتماعی در شعر مشروطیت»، مجلهٔ ایران فردا، شماره ۶.
- راوندی، مرتضی، (۱۳۷۴)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، بخش دوم (حجیات ادبی مردم ایران)، انتشارات نگاه، چاپ اول.
- رضا قلی، علی، (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی (تحلیل جامعه‌شناختی برخی از ریشه‌های تاریخی استبداد و عقب ماندگی در ایران)، نشر نی، چاپ دهم.
- دولت آبادی، یحیی، (۱۳۷۱)، حیات یحیی، ج ۴، انتشارات عطار و فردوس، چاپ پنجم.
- عالم عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ دوم.
- عشقی، میرزاده، (۱۳۴۴)، کلیات مصور عشقی، علی اکبر مشیر سلیمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- فرخی یزدی، محمد، (۱۳۵۷)، دیوان فرخی یزدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- فوران، جان، (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قزوینی، عارف، (۱۳۸۱)، دیوان اشعار، پروین سپانلو و مهدی اخوت، مؤسسه انتشارات نگاه.
- کاظمی، سیدعلی اصغر، (۱۳۷۶)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، نشر قومس، چاپ اول.
- کسروی، احمد، (۱۳۶۵)، تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیرکبیر.
- کوثری، مسعود، (۱۳۷۹)، آسیب‌شناسی فرهنگی ایران در دورهٔ قاجار، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول.
- ملایی توانی، (۱۳۸۱)، علی‌رضا، مشروطه و جمهوری (ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران)، نشر گستره، چاپ اول.
- محبوب، محمدجعفر، (۱۳۵۳)، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، نشر اندیشه، چاپ سوم.
- محیط مافی، هاشم، (۱۳۶۳)، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، انتشارات فردوس.
- مؤمنی، باقر، (بی‌تا)، ایران در آستانهٔ انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه، انتشارات شباهنگ، چاپ پنجم.
- نجفی، موسوی، (۱۳۷۶)، بنیاد فلسفهٔ سیاسی در ایران (عصر مشروطیت)، تهران، مرکز نشر دانش‌گاهی، چاپ اول.
- ویشارد، جان، (۱۳۶۳)، بیست سال در ایران، ترجمهٔ علی پیرنیا، تهرانی، انتشارات نوین، چاپ اول.